

الف) طرح مسئله

آمریکا که بر پایه برخی شواهد، تاریخ مصرف طالبان را پایان یافته می‌دید، با ماجرای یازدهم سپتامبر بهانه‌ای یافت که بساط طالبان را برچیند. اکنون دوران تازه‌ای در تاریخ افغانستان و روابط آن کشور با همسایگانش آغاز شده است.

از سوی دیگر، در سالهای اخیر برای تبیین جریانهای نوظهور در سیاست جهانی پس از جنگ سرد، چند دیدگاه اساسی مطرح شده است. برخی صاحب‌نظران همچون «بارتلی» بر این باورند که ضرورت‌های جهان امروز، از جمله گسترش ارتباطات، از شمار حکومت‌های اقتدارگرای کاهند و زمینه‌های تفاهم و مسالمت‌را افزایش خواهد داد. از سوی دیگر، کسانی از جمله «هاتینگتون» و «فو کویاما» این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که نظم جهانی با تهدیدهایی جدی از سوی منابع فرهنگی و مذهبی غیر غربی، مانند اسلام و کنفوسیوس‌سیسم روبه‌رو شده است؛ تهدیدهایی که به ادعای هاتینگتون، به «برخورد تمدنها» خواهد انجامید. در این میان، کسانی چون ادوارد سعید این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا آن گونه که هاتینگتون می‌گوید، تمدنها یکبار چه‌اند؟

به عقیده او، تعارض اصلی ضرورت تأمین تمدنها رخ نخواهد داد، بلکه در درون هر یک از تمدنها نیز تعارضهایی هست که به متغیرهای متفاوت در زمینهٔ چپستی و شیوهٔ درست زندگی برمی‌گردد.^۴

این جستار با مفروض گرفتن فصل مشترک این دیدگاهها، یعنی این تفاهم و تعارض تمدنی و فرهنگی در سالهای آینده، شناسایی زمینه‌های تفاهم فرهنگی و تبیین نقش آن در بسط‌سازی برای گسترش روابط ایران و افغانستان را دنبال می‌کند. از سوی دیگر، نگارنده ضمن ارج نهادن به طرح «گفتگوی تمدنها»ی آقای سید محمد خاتمی بر آنست که در شرایط جدید جهانی، احتمال برخورد‌های درون تمدنی وجود دارد و از این گذشته، سرآغاز گفتگوی تمدنها، باید گفت‌وگو در درون تمدنها باشد. از این رو باید برای افزایش گفتگوی درون تمدنی اولویت قائل شویم. از این دیدگاه باید بر این نکته انگشت گذاشت که ایران و

تاریخ مشترک ایران و افغانستان، از دور دستهای تاریخ آغاز شده و تا اواخر روزگار ناصرالدین شاه قاجار ادامه یافته است. تاریخ جدید افغانستان از سلطنت احمد شاه درانی، در میانهٔ سدهٔ هجدهم آغاز می‌شود. در سالهای پایانی آن سده، انگلیسی‌ها برای پاسداری از هندوستان در برابر خطر حملهٔ افغانها از ناحیهٔ شمال (سرزمین پاکستان کنونی)، فتح‌علی شاه قاجار را به حمله به افغانستان ترغیب کردند. در سالهای آغازین سدهٔ نوزدهم، انگلیسی‌ها که هندوستان را در اختیار خویش می‌دیدند، با لشکر کشی محمدشاه قاجار به مخالفت برخاستند و با ایران وارد جنگ شدند. دومین جنگ ایران و افغانستان، در دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه رخ داد.^۱ در ۱۲۷۲ هجری، مراد میرزا حسام‌السلطنه مأمور فتح هرات شد و سرانجام آن شهر را تصرف کرد.

فرمانروایان آنروز ایران، بویژه میرزا آقاخان اعتمادالدوله (صدر اعظم) هر چند می‌دانستند دولت انگلستان در برابر این اقدام، دست روی دست نخواهد گذاشت، کار مؤثری برای حفاظت از بنادر جنوب نکردند. پس از آنکه انگلیسی‌ها خرمشهر را گرفتند، ایران ناگزیر شد هرات را تخلیه کند و از هرات و سراسر افغانستان چشم‌پوشد.^۲

چهل سال از تاریخ جدید افغانستان از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹ به تحت‌الحمایگی انگلیس گذشت و امان‌الله خان، نخستین پادشاه آن کشور پس از استقلال بود.^۳ با کودتای نظامی محمد داود خان و کنار گذاشته شدن محمد ظاهر شاه، نظام سلطنتی از میان رفت و نظام جمهوری اعلام شد. سالهای پس از آن، با قدرت گرفتن کمونیست‌های مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی، جنگ داخلی و ورود آمریکا و همسایگان افغانستان به درگیرها گذشت. با پیروزی مجاهدان افغان در اردیبهشت ۱۳۷۱، امید فرارسیدن روزهای بهتر در دل ملت افغانستان جوانه زد؛ اما درگیری و ستیز گروه‌های مجاهد افغان، سرانجام به سیطرهٔ طالبان بر بخش گسترده‌ای از خاک افغانستان انجامید.

ایران و افغانستان؛ گفتگوی درون یک تمدن

دکتر محمد محسن حمیدی

استادیار علوم سیاسی

دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

افغانستان از زمینه‌های فرهنگی گسترده برای تفاهم برخوردارند.

ب) زمینه‌های گفتگوی درون تمدنی میان ایران و افغانستان

۱. ارزشهای مشترک اسلامی و گسترش روابط اگر بپذیریم که جامعه بی‌فرهنگ قوام نمی‌یابد، گواهی خواهیم داد که ارزشها در پایایی و ماندگاری جوامع، نقشی بنیادین بازی می‌کنند. جوامع گوناگون، کمابیش، از ارزشهایی گوناگون برخوردارند و یکی از مایه‌های اصلی تفاوت میان روحيات انسانها در جامعه‌های متفاوت، همین برخوردار بودن آنها از ارزشهای متفاوت است. «ارزشها تعهدات ما هستند و آنها تصویری از آنچه خوب است و آنچه خوب نیست را بازتاب می‌دهند. ارزشها معیارهایی هستند که افراد درباره کنشهای خود و کنشهای دیگران با مقایسه با آنها قضاوت می‌کنند. آنها به ما می‌گویند که «مردم چه هدفهایی را باید جست‌وجو کنند، چه چیزی لازم است و چه چیزی ممنوع است، چه چیزی شرافتمندانه و چه چیزی شرم‌آور است و چه چیزی زیبا و چه چیزی زشت است.»^۵

بیشتر رفتارهای آدمی، از گونه‌ای رویکرد به جهان، انسان و محیط پیرامون وی سرچشمه می‌گیرد. ارزشها نیز به نقشهای آدمیان جهت می‌دهند و هر نوع ارزش یا مجموعه ارزشی گونه‌ای ویژه از نقشها را در پی می‌آورد. هر چند، نمی‌تواند دو جامعه را یافت که ارزشهای آنها یکسره همانند باشد، ولی وجود دسته‌ای از ارزشهای مشترک، می‌تواند مایه همدلی، همراهی، همکنشی و تعامل در میان دو ملت باشد و ایران و افغانستان، از چنین اشتراك چشمگیر ارزشی برخوردارند.

بی‌گمان، نخستین خاستگاه ارزشها، دین است. دین اسلام، رود خروشان است که شاخه‌های آن در سرزمین‌های مردم ایران و افغانستان، در گذر سالها و سده‌ها جریان یافته و ارزشهایی مشترک پدید آورده است؛ ارزشهایی که در ژرفای خود آگاه یا ناخود آگاه دو ملت نهفته است. این ارزشها را یا با همان مفهوم پیشین یا با معنایی روزآمد، می‌توان از نهانخانه میراث مشترک فرهنگی دو ملت بیرون

کشید و راه همدلی، همزبانی و همکنشی دو ملت را در این روزگار هموارتر ساخت؛ و اینجاست که باید گفت: ارزشها نیز نیازمند روزآمد شدن اند و به تعبیر درست‌تر، می‌بایست ارزشها را با باز یافت مایه‌ها و هسته‌های آنها به نیازها و مقتضیات جهان خویش پیوند بزیم. البته، این راهی است که مسلمانان به ناگزیر در حوزه‌های سیاسی در روزگار معاصر دنبال کرده‌اند؛ آنگونه که مصریان و سپس دیگر ملت‌های مسلمان، مفهوم «شورا»، را از صدر اسلام به دوران معاصر آوردند و نظام مجلس (پارلمانتاریسم) را بر پایه آن استوار ساختند.^۶ اکنون جامعه ما و جوامع مسلمان همسایه باید ارزشهای مشترک خویش را بویژه در حوزه روابط اجتماعی، برای تقویت «حُسن همجواری»، روزآمد کنند. چنین نهضتی که می‌بایست از سوی نخبگان، بویژه نخبگان فرهنگی آغاز و با همراهی حکومت کنندگان و حکومت شوندگان تقویت شود، نه تنها ارزشهای مشترک را از خطر فراموشی و غبار گرفتگی در هیاهوی دوران می‌رهاند، بلکه بر شاخ و برگ آنها می‌افزاید و سایه‌ساران تازه‌ای پدید می‌آورد تا ملتها در فضای مسموم روزگاری که گویا همّت خویش را وقف جدایی افکندن میان دوستان و آشنایان کرده است، لختی بی‌سارمند و دستهای یکدیگر را به گرمی و به امید روزهای مهربانی بفشارند.

یکی از مفاهیم مشترکی که می‌توان از دل ارزشهای مشترک برون کشید، گرد و غبار از چهاره‌اش زدود و به این روزگارش آورد، «صله رحم» است. هر چند باد غفلت و تندباد نسنجیدگی آن را نیز می‌برد تا به ویرانه‌ها بیندازد، ولی اگر «به دیده انصاف» بنگریم، گواهی خواهیم داد که در هنگامه‌ای که تقلیدهای ظاهری از نوگرایی، تفرقه و جدایی را دامن می‌زند، می‌تواند دوباره پیوندی میان ملت‌های جدا شده برقرار سازد و نه تنها به استواری روابط اجتماعی (که خلل در آن سرچشمه بسیاری از دشواریهای کنونی است) بینجامد، بلکه میان ملت‌های حوزه فرهنگ ایرانی پیوندها را استوارتر سازد. پیامبری که زندگی همه مردمان در این حوزه، بویژه در ایران و افغانستان و تاجیکستان، با خواندن گواهی به پیامبری او در گوششان آغاز می‌شود و با بر زبان آوردن آن پایان

○ هر چند، نمی‌توان دو جامعه را یافت که ارزشهای آنها یکسره همانند باشد، ولی وجود دسته‌ای از ارزشهای مشترک، می‌تواند مایه همدلی، همراهی، همکنشی و تعامل در میان دو ملت باشد و ایران و افغانستان، از چنین اشتراك چشمگیر ارزشی برخوردارند.

می‌یابد، فرموده است: «نیکی با کسان و مهربانی با خویشان، عمرها را دراز و شهرها را آباد و اموال را زیاد می‌کند، اگر چه انجام دهندگان آن بدکاران باشند.»^۷ و اسلامی که علی(ع) - یکی از برجسته‌ترین اسوه‌های مشترک میان این ملت‌ها - به هنگام سفارش به مدارا با مصریان، به مالک اشتر می‌فرماید: انسانها یا برادر دینی یا هم‌نوع اویند.^۸ از این رو، حق آنان نباید پامال شود؛ بی‌گمان روا خواهند شمرد اگر «صله رحم» را در معنای نیکی به خویشان فرهنگی و دینی بگیریم. در همین معنی از پیامبر، دراز شدن عمرها، آبادانی شهرها و فزونی گرفتن دارایی‌ها از نتایج صله رحم بر شمرده شده است؛ و آنگاه که بارویکردی سیاسی، جامعه‌شناختی و اقتصادی و از چشم‌انداز جهان امروز به موضوع بنگریم، گواهی خواهیم داد که تقویت روابط و دوستی میان ملت‌ها از راه مبادله خدمات فنی، همکاری‌های اقتصادی و جایگزین شدن دوستی به جای جنگ و دشمنی، چنین پیامدهایی به بار می‌آورد. از آنجا که نزدیک ساختن آشنایان و خویشان، کاری ستوده و اجر مند است، آنان که در این راه گام برمی‌دارند نیز ستودنی و در خور ثواب و اجرند. پیامبر(ص) فرموده است: «خداوند خلق را بیافرید. همین که از خلقت فراغت یافت، خویشاوندی به پاخاست. خدا گفت: چیست؟ گفت: از قطع رشته خویش به تو پناه می‌برم. خداوند گفت: خوب، آيا راضی نیستی هر که تو را پیوند دهد با او پیوند گیرم و هر که تو را ببرد، از او ببرم؟ گفت: چرا. پروردگار گفت: چنین باشد.»^۹ امروز، یکی از خدمات‌های بزرگ به ملت‌ها، و از این راه به تقویت صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی، آن است که: کسانی در راه استوار ساختن پایه‌های خویشی و نزدیکی میان ملت‌ها، کمر همت ببندند و مردمان و حکومت‌ها نیز پاس رنج آنها بدارند. خوشبختانه پاره‌ای ارزشهای مشترک، حتی نیازی به روز آمدن ندارند و تنها باید بیشتر بدانها پرداخت. این گونه است مفهوم «برادری» که در اسلام بسیار به آن سفارش شده است. پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: «تا هنگامی که شخص به یاری برادر خویش می‌پردازد، خداوند یاور اوست.»^{۱۰} همچنان که مشارکت ایران در

بازسازی افغانستان (موضوع کنفرانس توکیو) و نیز پذیرایی چندین ساله از آوارگان افغانی، از این چشم‌انداز در خور تبیین است، یاری و همکاری آینده افغانستان با ایران نیز (در زمینه مسائلی مانند آب هیرمند که سال گذشته اندک خللی در روابط در کشور پدید آورد)^{۱۱} بدین گونه پشتوانه دینی و ارزشی نیز خواهد یافت.

اکنون که افغانستان، از زیر بار جنگ داخلی کمر شکن قداراست کرده است و ایران نیز فرصت دارد که با سیاستهای سنجیده، افقهای تازه‌تری از دوستی و همکاری بگشاید، بیش از گذشته باید قدر زمان را پاس داشت. اکنون فرصتی تاریخی است و چه بسا در آینده دیگر تلاشها همپایه این هنگام، بار آوری نداشته باشد. به فرموده رسول اکرم(ص): فرصت را برای کارهای نیک، پیش از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک پدید آید، غنیمت شمارید.^{۱۲}

۲- زبان و ادب فارسی و تقویت روح همکاری:

افغانستان، کشوری چند قومی است و در آن قومیت‌های دارای مذهب و زبان متفاوت دیده می‌شوند. بر پایه یکی از تازه‌ترین آمارها: پشتونها ۳۸ درصد، تاجیکان ۲۵ درصد، هزاره‌ها ۱۹ درصد، دیگر گروه‌های قومی (مانند ایماکها، ترکمنها و بلوچها و...) ۱۲ درصد و از بیکها ۸ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند.^{۱۳} خوشبختانه نزدیک به ۵۰ درصد افغانها، به زبان دری (فارسی افغانی) سخن می‌گویند. زبان، از راههای گوناگون، اشتراک‌های فرهنگی می‌آفریند. «از طریق زبان است که هر جامعه یا اجتماع، عقاید، ارزشها و هنجارهای مسلطش را شکل می‌دهد. عقاید و اندیشه‌ها از واژه‌های درون زبان فرا گرفته شده، و ساخته می‌شوند. تأکید در زبان به تأکید در عقاید و اندیشه‌ها منجر می‌شود [از باب نمونه - در جامعه سرمایه‌داری ممکن است بیوسسته واژه‌هایی مانند رقابت، سود، مؤسسه خصوصی، تلاش فردی و دارایی را به کار ببریم. پیرامون این واژه‌ها مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و عقاید به تدریج به وجود می‌آید. زبان پلی میان انسانها و ابزاری است برای ارتباط. اندیشه‌ها، احساسها، و برداشتها از راه زبان

○ همزبانی و همسخنی

سرایندگان و گویندگان فارسی زبان، بهتر از شیوه‌های گفتگوی سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز تفاهم ملت‌ها باشد، زیرا عرصه ادب و سخن کمتر به غرضها، منافع و تعارضهای مادی آلوده می‌شود. گویندگان فارسی زبان، چه در ایران باشند، چه در افغانستان یا تاجیکستان، سخن آنان گیرایی و پذیرایی ویژه خویش را برای همزبانان آنها در آن سوی مرزهای سیاسی کنونی دارد.

○ مردمانی که روزهای پیروزی و روزهای ناگوار یورش چنگیز و اسکندر را در کنار هم دیده‌اند، بی‌گمان حرفهای ناگفته‌ای داشته‌اند که جای آنها در تاریخ خالی است. هر چند تاریخ سیاسی نیز رشته‌های خوبی برای پیوند میان ملت‌های فارسی زبان دارد، اما آنچه اکنون بیشتر بر ارتباط این کشورها می‌افزاید، باز یافت تاریخ اجتماعی است.

احساس ملت‌هایند، بدانگونه که جوهر و بنمایه واقعیت‌ها را بازنگ آمیزی‌های دلکش و شاخ و برگ دادن در فضایی میان واقعیت و افسانه، به جولان درمی‌آورد. «جستجو در اسطوره‌ها و باورداشتهای اساطیری، راهی است به ژرفای اندیشه و جهان‌بینی ملت‌ها و مردمان کهن و نیز نشان‌دهنده پیونده و نزدیکی‌های معنوی و فکری ملت‌ها و اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌های آنان از یکدیگر.»^{۱۸} فردوسی که هم‌ت کرده است تا اسطوره‌های ایران پیش از اسلام را به روزگار اسلامی ایران پیوند زند، «از همه مایه‌های تناقض دار و تراژدی ساز، چون تضاد منافع عمومی با اغراض شخصی یا گروهی، تضاد ارزشهای فردی با آرمانهای جمعی، کشاکش و تعارض شریعت و دولت عقل و ایمان، قانون و عاطفه، در کار خود بهره گرفته است.»^{۱۹}

بشر هر چند در این روزگار بر خردورزی تأکید و بنیان‌نوگرایی را بر آن استوار کرده است، اما در جوامع پیشگام در این راه نیز اسطوره و احساس، سهمی چشمگیر و فزاینده داشته است. از این رو، اسطوره‌های مشترک می‌تواند زمینه‌همدلی بیشتر میان ملت‌ها را فراهم آورد. اما اسطوره‌ها باید در فرایند جامعه‌پذیری به نسل تازه انتقال یابد و برداشتهای روزآمد از آنها، میان اسطوره‌های گذشته و واقعیت‌های امروز پل بزند تا حضوری ملموس‌تر در زندگی مردمان داشته باشد.

بار دیگر، هم‌زبانی و هم‌سخنی سراینندگان و گویندگان فارسی زبان، بهتر از شیوه‌های گفتگوی سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز تفاهم ملت‌ها باشد، زیرا عرصه ادب و سخن کمتر به غرضها، منافع و تعارضهای مادی آلوده می‌شود. گویندگان فارسی زبان، چه در ایران باشند، چه در افغانستان یا تاجیکستان، سخن آنان گیرایی و پذیرایی ویژه خویش را برای هم‌زبانان آنها در آن سوی مرزهای سیاسی کنونی دارد. سخن خلیل... خلیلی شاعر نامدار و معاصر افغانی که می‌گوید «از آن قصر گور کهن بهتر است / که در اختیار کس دیگر است»، گویی ریشه در همان احساس و اندیشه حکیم توس دارد که گفته است: «اگر سر به سر، تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم.»^{۲۰} این هماوایی از دیرباز وجود داشته،

انتقال می‌یابد. و هر زبانی پاره‌های اندیشه‌ها را تقویت [می‌کند] و پاره‌های دیگر را مغفول می‌گذارد. برای نمونه «زبان سامی در کیر و ناسوند، پانصد کلمه برای برف و چند هزار کلمه برای گوزن دارد، اما کلمه‌ای برای کامپیوتر [رایانه] ندارد... [چرا که] رایانه نقشی در گله‌داری و پرورش گوزن‌ها ندارد.»^{۲۱} این، نشان از ارتباط استوار فرهنگ و زبان دارد.^{۲۵}

افزون بر سخنان پیشگفته، زبان فارسی، از آنجا که زبان دوم جهان اسلام بوده و ادب فارسی به گونه‌ای شگرف با فرهنگ اسلامی در آمیخته است، ارزشهای مشترک میان گویشوران خود را تقویت می‌کند. در مثل، بوستان سعدی با بابهای جداگانه، ارزشهایی چون احسان، تواضع، عدل و کرم را که با ارزشهای دینی پیوند تنگاتنگ دارد، بیان می‌کند. گنجینه‌های ادب فارسی آنگاه که جای خود را در میان مردمانی بگشاید، با گیرایی و شیوایی و نیز با مضامین انسانی، همدلی را در میان آنها و باشندگان سرزمین کنونی ایران گسترش می‌دهد. ارزش گسترش روح دوستی و تفاهم و پرهیز از اختلاف‌انگیزی و رعایت جانب آسایش مردمان و مانند آن را به یقین کسی که بوستان سعدی و این بیت آن را بخواند در خواهد یافت: «بر انداز بیخی که خار آورد / درختی بی‌رور که بار آورد.»^{۲۶}

ادب فارسی، سرمشق‌های ستوده زندگی فردی اجتماعی را در دل خویش نهفته دارد؛ اینکه انسان خوب چه کسی است؛ زندگی اجتماعی چگونه در خور دل بستن است؛ آرمانها و هدفهای آدمی باید چه باشند؛ نمونه‌هایی است از آنچه در نمایه گنجینه‌های ادب فارسی را تشکیل می‌دهد. برای نمونه، انسان خوب در شاهنامه حکیم توس، دارای ویژگیهایی همچون خردمندی، فرهنگ‌مداری، بی‌آزاری، نام نیک و صلح‌طلبی است. «هر چند شاهنامه کتاب جنگ‌هاست، با این حال مرد خوب کسی است که صلح طلب باشد.»^{۲۷}

ادبیات فارسی، همچنین افسانه‌ها و اسطوره‌هایی پرورده یا از گذشته به حال آورده است. اسطوره‌ها، به گونه‌های انتزاعی، اندیشه و

سبک و سیاق غرب را در همه زمینه‌ها ضروری می‌داند، زیر سؤال رفته است و ملت‌ها دریافته‌اند که باید سرمشقه‌های توسعه خود را از در آمیختن ضرورت‌های زمانه با فرهنگ و تاریخ خویش فراهم آورند. نیاکان ما تجربه‌های تلخ و شیرین مشترک داشته‌اند. ضرب‌المثل‌های فارسی، عصاره همین تجربه‌ها، اندیشه‌ها و احساس‌های مشترک است. اکنون نیز ما، از پس سده‌های پیاپی، آنان را در زندگی فردی و اجتماعی خویش، گویا و کارآمد می‌بینیم. زمانه دگرگون شده و باز هم خواهد شد، اما زندگی گوهر و عصاره‌ای دارد که کمابیش در دوره‌های گوناگون می‌توان از دریافت و تجربه پیشینیان برای برخورداری از آن یا چاره‌گری دشواری‌های آن بهره جست. اگر گذشتگان گفته‌اند «چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت زین و گهی زین به پشت»^{۲۴} چه کسی است که این سخن مولا علی را که فرموده است روزی برای تو و روزی بر توست (یوم لك و یوم عليك)،^{۲۵} اکنون نیز گویای زیرویم زندگی نداند؟ اگر حافظ می‌گفت «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل فضل و دانش، همین گناخت بس»^{۲۶}؛ یا مولوی شکوه می‌کرد که: «ابلهان سرور شدستند و ز بیم / عاقلان سراها گرفته در گلیم»^{۲۷}؛ اکنون نیز می‌بینیم پس از گذشت صدها سال، نخبگان و توده‌ها در سراسر قلمرو زبان فارسی، تحقق شایسته‌سالاری را درمان بسیاری از دردهای مزمن جامعه می‌دانند.

اگر تاریخ مشترک گذشته، فارغ از تعصبات، انحصارطلبی‌ها و پیشداوری‌های سیاسی، فرقه‌ای، قومی و حزبی نگر بسته شود و به نسل جوان انتقال یابد، آمیزه‌ای خواهیم دید که تقویت پیوندها میان ملت‌های فارسی زبان را به یکی از مطالبات اساسی شهروندان از حکومت‌کنندگان بدل خواهد کرد. در این تاریخ باید بیشتر بر تاریخ اجتماعی تکیه کرد و عصاره و جانمایه تاریخ، یعنی احساس‌ها، اندیشه‌ها و تجربه‌های مشترک را که بیش از هر جا در ادبیات فارسی نهفته است، به نسل نو هدیه کرد و ملالت، زمختی و کرختی تاریخ‌نامه‌های رسمی و درسی را زدود. استقلال‌کشورهایی چون تاجیکستان، ترکمنستان و دیگر جمهوریهای شوروی سابق، نشان داد که جستجوی پیوندهای تاریخی و

آنگونه که میان رهی معیری و خلیلی در دهه چهارم شمسی در جریان بوده^{۲۸} و اکنون پس از وقفه‌ای که بر اثر جنگ و تحولات سیاسی پیش آمده، نیازمند رونقی بیشتر است. شخصیت‌های فرهنگی فارسی زبان، که در سراسر قلمرو گذشته زبان فارسی زیسته و هر یک در جایی سر بر بالین ابدی گذاشته‌اند، نمادهایی هستند که به یاد مردمان فارسی زبان کنونی می‌آورند که پیوندهای گذشته خویش را از یاد نبرند. از ناصر خسرو که در بلخ زیسته و در یمگان بدخشان به سال ۴۸۱ در گذشته،^{۲۹} تا خواجه عبدالله انصاری که در هرات زاده شده، زیسته و در همان سال در آنجا در گذشته، تا کسانی چون دکتر سادات ناصری که در همین روزگار اخیر در افغانستان بدرود زندگی گفته است، همگی چنین پیامی را یاد آور می‌شوند. بر مزار پیر هرات بایستی یاد در کنار آرامگاه خواجه شیراز و نظامی گنجوی، همگی ما را به دور دست‌های تاریخ پرفراز و نشیب ایران و هویتی مشترک رهنمون می‌شوند.^{۳۰}

۳- تاریخ مشترک و زمینه‌های تفاهم

تاریخ دیروز ما، بیشتر نوشته‌هایی است در شرح حال امیران و پادشاهان و سعد و نحس دولت آنان. اکنون بار دیگر باید زوایای این تاریخ را کاوید تا سوز و ساز و غم و شادی مردمانی را که در سرزمینی به آن فراخی، فراز و نشیب روزگار را که بارها بر آنان تنگ گرفته، احساس کرد و خود را در حال و هوای آن روزها قرار داد. مردمانی که روزهای پیروزی و روزهای ناگوار یورش جنگیز و اسکندر را در کنار هم دیده‌اند، بی‌گمان حرف‌های ناگفته‌ای داشته‌اند که جای آنها در تاریخ خالی است. هر چند تاریخ سیاسی نیز رشته‌های خوبی برای پیوند میان ملت‌های فارسی زبان دارد، اما آنچه اکنون بیشتر بر ارتباط این کشورها می‌افزاید، باز یافت تاریخ اجتماعی است.

گذر روزگار، البته کمابیش اجزایی از روحيات مردمان کنونی را در سنجش باروحيات گذشتگان دگرگون ساخته، ولی کلیت احساس و اندیشه آنان، همچنان ریشه‌هایی نیرومند در گذشته دارد. اکنون دیگر «سرمشقه‌های تك خطی توسعه» که برگرفتن

○ اگر تاریخ مشترک گذشته، فارغ از تعصبات، انحصارطلبی‌ها و پیشداوری‌های سیاسی، فرقه‌ای، قومی و حزبی نگر بسته شود و به نسل جوان انتقال یابد، آمیزه‌ای خواهیم دید که تقویت پیوندها میان ملت‌های فارسی زبان را به یکی از مطالبات اساسی شهروندان از حکومت‌کنندگان بدل خواهد کرد. در این تاریخ باید بیشتر بر تاریخ اجتماعی تکیه کرد.

۱۱. نك: روزنامه خراسان، ۱۳۸۱، شماره ۱۵.

۱۲. نهج الفصاحه، ص ۲۱۶.

۱۳. نك: پایگاه اینترنتی:

www/CIA.gov/cia/pulication/factbook/geos/af.html

۱۴. جوئل شارون، پیشین، ص ۱۷۱.

۱۵. لاری اسماور و دیگران، ارتباط میان فرهنگها، ترجمه غلامرضا کیانی و اکبر میرحسینی (تهران، انتشارات باز، چاپ نخست، ۱۳۷۹)، ص ۲۱۵.

۱۶. سعدی، بوستان، به تصحیح حسین استادولی (تهران: انتشارات قدیانی، چاپ نخست، ۱۳۶۹)، ص ۱۸۷.

۱۷. اسلامی ندوشن، محمدعلی، نوشته‌های بی‌سرنوشت (تهران: انتشارات آرمان و انتشارات یزد، چاپ سوم، ۱۳۷۱)، صص ۱۱۴-۱۱۳.

۱۸. کزازی، میرجلال‌الدین، از گونه‌های دیگر - جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران (تهران: نشر مرکز، چاپ نخست، ۱۳۶۸)، ص ۸.

۱۹. پرهام، باقر، بانگه فردوسی (تهران: مرکز، چاپ نخست، ۱۳۷۳)، صص ۹۳-۹۲.

۲۰. فردوسی، شاهنامه، به تصحیح زول مول، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۲۱. برای نمونه بنگرید به: مرآده شعری رهی معیری و خلیل... خلیلی، در: رهی معیری، سایه عمر (تهران: انتشارات زوآر، چاپ دهم، ۱۳۶۷)، صص ۱۸۳-۱۸۱.

۲۲. ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین‌پور (تهران: کتابهای جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۶۲)، ص ۱۵.

۲۳. نك: آخر تفضلی و مهین فغانلی جوان، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۷۲)، ص ۳۱۱.

۲۴. فردوسی، شاهنامه.

۲۵. نهج البلاغه.

۲۶. حافظ، دیوان حافظ، به تصحیح علی محمد رفیعی، (تهران: انتشارات قدیانی، چاپ نخست، ۱۳۷۱)، ص ۲۷۵.

۲۷. مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون.

احساس نیاز به ریشه‌دار بودن، می‌تواند تاریخ مشترک رازنده سازد؛ چنانکه در دوشنبه پایتخت تاجیکستان، مجسمه فردوسی جایگزین مجسمه لنین گردید و هزاره فردوسی در آن کشور گرامی داشته شد. بریدن از تاریخ مشترک گذشته، به داعیه‌های واهی استقلال‌مآبی، در حکم بریدن ریشه‌های درخت هویت يك ملت است.

زیرنویسها

۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع علوم سیاسی (تهران: نشر علم و انتشارات سخن، چاپ نخست، ۱۳۷۲)، صص ۱۶۷-۱۶۶.

۲. بنگرید به: رازی، عبد...، تاریخ کامل ایران (تهران: انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۷۲)، صص ۵۲۲-۵۲۱؛ شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۹.

۳. طلوعی، پیشین، ص ۱۶۷.

۴. نك: برابان رایت، میکال اسمیت و ریچارد لیتل (ویراستار)، مسائل سیاست جهان، ترجمه محمد کمال سروریان (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ نخست، ۱۳۸۱)، صص ۱۴۳-۱۴۰.

۵. شارون، جوئل، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر جوری (تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۴.

۶. عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۶۸).

۷. نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات جاویدان، بی‌تا)، ص ۱۲۲، نیز: صص ۳۹۵-۳۹۲-۳۹۰-۱۷۴-۲۴۸.

۸. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی (تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳)، ص ۳۲۶.

۹. نهج الفصاحه، صص ۱۳۱-۱۳۰.

۱۰. همان، ص ۹۳.

○ استقلال کشورهای

چون تاجیکستان،

ترکمنستان و دیگر

جمهوریهای شوروی

سابق، نشان داد که

جستجوی پیوندهای

تاریخی و احساس نیاز به

ریشه‌دار بودن، می‌تواند

تاریخ مشترک رازنده سازد؛

چنانکه در دوشنبه پایتخت

تاجیکستان، مجسمه

فردوسی جایگزین مجسمه

لنین گردید و هزاره

فردوسی در آن کشور

گرامی داشته شد. بریدن از

تاریخ مشترک گذشته، به

داعیه‌های واهی

استقلال‌مآبی، در حکم

بریدن ریشه‌های درخت

هویت يك ملت است.